

سخن

پروفیسر شکار علی شاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال بین الاقوامی علوم انسانی

دکتر تقی پورنامداریان

## خیام از نگاهی دیگر\*

خدمت حاضران سلام عرض می‌کنم، از این که به من افتخار دادند که در اینجا صحبت کنم خیلی خوشحالم. شاید کشور ترکیه بعد از ایران یکی از معدود کشورهای باشد که در دانشگاه‌های آن تا سطح دکترای زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود. بعضی از همکاران من در پژوهشگاه علوم انسانی و دانشگاه، درجه دکترای خودشان را از ترکیه گرفته‌اند و خوب این برای من خیلی افتخار است که در جایی صحبت کنم که اساتید زبان فارسی مبرزی دارد که به فرهنگ ایران و ادبیات ایرانی خدمت شایان توجه کرده‌اند.

اما خیام یکی از معماهای ادبیات فارسی است، همان طور که حافظ هم هست و قرن‌هاست که درباره این دو شاعر، یعنی حافظ و خیام، صحبت می‌شود و این اختلاف نظر همیشه وجود داشته است که: آیا خیام اهل عرفان و مرد متدینی بوده است، یا شخصی لذت جو و شراب خواره و منکر شریعت؟ همین مسئله در مورد حافظ هم هست و هنوز هم ظاهراً برای محققان به اثبات نرسیده است که حافظ اهل شراب و شاهد بوده و یا عارف و متدین. من فکر می‌کنم علت این اختلاف و دوگانگی

شخصیت و حل نشدن این مسئله، ناشی از یک اشتباه است و آن اشتباه این است که هر دو گروه خواسته‌اند به یک طرف این قضیه، بر حسب دلبستگی خود، اصرار کنند. آنهایی که تمایل عارفانه دارند می‌خواهند تمام شعرهای حافظ و خیام را با هر زحمتی که شده به گونه‌ای تأویل و تفسیر کنند که جنبه تدرین و تصوف آن برجسته بشود و بالعکس گروه دیگر می‌خواهند تمام شعرهای حافظ و خیام را جوری تفسیر کنند که از آنها، آدمی لذت طلب و شریعت ستیز و غیر متدین بسازند. من می‌خواهم نظر دیگری را نسبت به حافظ و خیام که به دشواری می‌شود بر اساس شعرشان بر یک جنبه از شخصیت آنها اصرار ورزید، مطرح کنم. به عبارت دیگر می‌خواهم بگویم که می‌شود نگاه سومی به شخصیت این دو شاعر داشت، یعنی به گونه‌ای به هر یک از آنها، به عنوان انسان نگاه کنیم که واقعاً هست. در فرهنگ ما حدیثی از حضرت علی (ع) - که مولوی نیز آن را در مثنوی تفسیر کرده - نقل شده است که می‌فرماید: خداوند موجودات را در سه گروه آفریده است: فرشته‌ها که در واقع روحانی محض‌اند. در سرشت آنها امکان گناه کردن وجود ندارد و حتی خیال و فکر گناه نمی‌گذرد. دسته دوم حیوانات‌اند که اسیر اراده‌ی حق‌اند مثل فرشته‌ها و هر چه حق از خلقت آنها اراده کرده است همان را انجام می‌دهند و چیزی جز آن انجام نمی‌دهند، البته برعکس فرشته‌ها که نور محض‌اند، حیوانات فقط در فکر خوردن و خوابیدن و شهوت راندن هستند؛ اما دسته سوم، انسان در واقع نه فرشته است نه حیوان و موجودی است که میان این دو قرار گرفته است. بنابر اصل حدیث، فرشته عقل بدون شهوت و حیوان، شهوت بدون عقل و انسان مرکب از عقل و شهوت است: **ان الله ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة و ركب في بني آدم كليهما فمن غلب عقله شهوة فهو خير من الملائكة و من غلب شهوة عقله فهو شر من البهائم**. مقام عدل انسان مقام برزخی است یعنی مقامی است میان فرشته و حیوان، هم می‌تواند گاهی تا حد فرشتگان بالا برود و هم می‌تواند گاهی تا حد حیوانات سقوط کند.

این یک نکته بود که فکر می‌کنم بسیار روشنی است که هر کسی می‌تواند با تجربه در روحيات خودش آن را دریابد که انسان گاهی وقت‌ها ممکن است سقوط کند و تا حد نفس اماره و حیوانیت فرو بلغزد و گاهی هم می‌تواند آن قدر پاک و فرشته‌خو بشود که تا حد فرشتگی صعود کند، ولی مقام عدل انسانی، آن مقامی که همه انسان‌ها دارند مقام نفس لوآمه است، یعنی نفسی که گاهی وقت‌ها ممکن است دچار

لغزش بشود و گاهی وقت‌ها ممکن است که به معنویات فکر کند، به عالم بالا فکر کند، به حقیقت فکر کند و به خدا فکر کند.

«آخن بام» یکی از فرمالیست‌های روسی است. همان طوری که می‌دانید نظریه فرمالیستی را فرمالیست‌ها در ادبیات شایع کردند و تأثیر بسیار عظیمی روی دیدگاه‌های ما در ادبیات و شعر گذاشتند. این آخن بام حرفی زده است که به نظر من حرف درستی است. او می‌گوید که شعر شاعر، زندگی شاعر را در خودش منعکس نمی‌کند، به عبارت دیگر شعر شاعر با زندگی عملی او ارتباطی ندارد. اگر هم ارتباطی دارد این است که شعر شاعر، زندگی شاعر را منعکس می‌کند، نه این که آشکار بکند. بنابراین ما نمی‌توانیم از راه شعر شاعری حدس بزنیم که او در زندگی چگونه عمل می‌کند. شعر، حاصل نیروی تخیل و اوقات خلوت شاعر با خویش است. گاهی ممکن است فکر کند به شراب، فکر کند به لذت جویی، فکر کند به معشوق و عشق، اما لازمه این فکر کردن حتماً این نیست که در زندگی عملی خود نیز این کارها را بکند. در زندگی عملی‌اش ممکن است مثل همه مردم جامعه عمل کند، ولی لازم نیست هر چه خیال کرد آن خیالش هم در زندگی‌اش منعکس بشود.

به خیام هم از همین زوایه می‌توان توجه کرد. خیام؛ مثلاً گفته است:

گویند کسان بهشت با حور خوش است      من می‌گویم که آب انگور خوش است  
این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار      آواز دهل شنیدن از دور خوش است

این شعر خیام ظاهراً در انکار روز قیامت از یک طرف و اصرار بر لذت جویی از طرف دیگر گفته شده است. خوب این شعر را وقتی می‌خوانیم از آن بوی انکار قیامت و نفی شریعت می‌آید؛ اما از طرف دیگر ما در آثار گذشتگان که همزمان با خیام تألیف شده القابی برای خیام می‌بینیم که با این حرف‌ها جور در نمی‌آید، مثلاً لقب «حجّت الحق علی الخلق» به او داده‌اند و نیز لقب «امام» و این لقب «امام» و «حجّت حق» با گفتن این شعر آشکارا منافات دارد و جور در نمی‌آید، بنابراین همان طور که گفتم نباید زندگی عملی یک شاعر را با توجه به شعرش توضیح بدهیم، چون اینها با هم منافات دارد، نه آن القاب هماهنگی دارد با این شعر خیام و نه آن شعر با این القاب. بنابراین می‌توان حدس زد که یک نفر ممکن است خیالات خودش را، افکار خودش را،

مشکل‌های فکری خودش را به شکل شعر بیان کند؛ اما این حرف‌ها حتماً لازم نیست در زندگی عملی‌اش هم منعکس بشود و محقق گردد.

در اینجا من سعی می‌کنم با توجه به آثاری که صاحبان آن خيام را ملاقات کرده‌اند، چهره واقعی تری از خيام نشان دهم. یکی از این آثار که بسیار قدیمی هم هست چهار مقاله است. این کتاب در سال‌های ۵۵۱ تا ۵۵۲ هـ. ق تألیف شده است و صاحب آن، که نظامی عروضی باشد، خيام را دیده و ملاقات کرده است. از مجموعه حرف‌هایی که این نظامی درباره خيام گفته، به طور خلاصه این نکته‌ها را پیدا می‌کنیم:

نکته اول این که در سال ۵۰۶ هجری خيام زنده بوده است. دوم این که نظامی خيام را در کوی برده فروشان بلخ ملاقات می‌کند. سوم این که یک بار هم نظامی خيام را در مجلس عشرت ملاقات می‌کند.

دومین اثری که درباره خيام صحبت کرده و نویسنده کتاب خودش با خيام ملاقات کرده است، کتاب "تتمه صوان الحکمه" است از ابوالحسن علی بن زید بیهقی. از مجموع سخنان بیهقی این مطالب را می‌فهمیم:

۱- خيام در نیشابور ولادت پیدا کرده و اهل نیشابور بوده است.

۲- در حکمت و فلسفه ثانی ابوعلی سینا بوده، یعنی اگر ابوعلی سینا در حکمت و فلسفه رتبه اول را داشته، خيام در رتبه دوم بوده است.

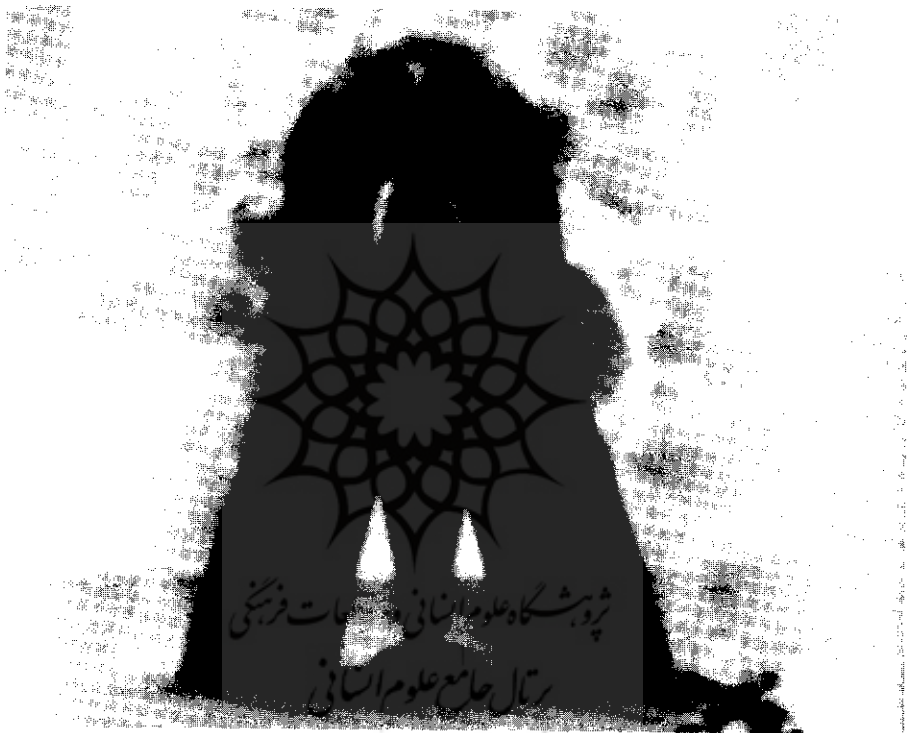
بعضی از کتاب‌های خيام را همین بیهقی خودش دیده است. از جمله آنها "مختصر فی الطبيعيات" است، یعنی مطلبی درباره کیفیت تکوین طبیعت و معادن است که در زمین به وجود می‌آیند و هر چه که به طبیعت مربوط می‌شود. (یک بخش از شفای ابوعلی سینا هم درباره طبیعيات است)، در آن روزها این بخشی از فلسفه بوده است.

کتاب دیگر خيام که باز بیهقی دیده رساله "فی الکون و التکلیف" بوده است؛ یعنی رساله‌ای درباره هستی و چگونگی پدید آمدن جهان و تکلیفی که خداوند برای انسان تعیین کرده است در این جهان.

۴- چهارمین نکته‌ای که بیهقی درباره خيام می‌گوید این است که خيام در تاریخ و لغت و فقه استاد بوده است. او می‌گوید وقتی خيام را ملاقات کردم، از من دو سؤال پرسید: یکی درباره یکی از بیت‌های حماسه بود که عربی است و یکی درباره موضوعی ریاضی و این نشان می‌دهد که خيام هم با شعر عرب آشنایی داشته و هم در

ریاضیات متوغل بوده است.

این ملاقات بیهقی با خیام در سال ۵۰۷ اتفاق افتاده، یعنی بنابر اختلاف روایات هنوز حدود ۲۰ یا حداقل ۱۰ سالی تا مرگ خیام باقی مانده بوده است. بعدها دوباره بیهقی به نیشابور می‌رود که در آن زمان خیام در گذشته بود و امام محمد بغدادی، داماد خیام، برای بیهقی تعریف می‌کند که خیام چه طوری درگذشت. بغدادی درباره مرگ خیام می‌گوید: خیام با خلالی زرین دندان‌های خود را پاک کرد و بعد در الهیات کتاب



شفا که نوشته ابن سیناست تأمل کرد و وقتی رسید به مسئله واحد و کثیر، آن خلال را داخل کتاب گذاشت و کتاب را بست و بعد وصیت کرد و بلند شد و نماز خواند و به سجده رفت و در سجده گفت: خدایا من آن قدر که برایم میسر بود در شناخت تو کوشش کردم و آن قدر که برای انسان میسر بود تو را شناختم. پس تو هم مرا بیامرز و بعد از این سخن، خیام درگذشت.

از حرف‌های بیهقی و امام محمد بغدادی این را می‌فهمیم که اولاً خیام بیش از آن که به عبادت اهمیت بدهد به شناخت خدا اهمیت می‌داده و کوشش می‌کرده است که

خدا را بشناسد. نکته دیگری که می‌فهمیم تأمل خیام در کتاب شفا و سوم این که خیام هم مثل سایر مسلمانان نماز می‌خوانده است. این نکته‌هایی است که ما از کتاب بیهقی می‌فهمیم.

اما کتاب دیگری هست به نام کتاب "الزاجر" که نوشته زمخشری است. این زمخشری همان کسی است که کتاب "کشاف فی تفسیر القرآن" را نوشته و کتابی هم به نام "الزاجر" دارد و هم عصر خیام بوده است.

در این کتاب، زمخشری می‌نویسد که من و خیام در مجلسی دعوت شده بودیم. خیام از من پرسید که کلمه مطبق و معصم به کسر عین الفعل است یا به فتح عین الفعل، بیهقی می‌گوید: من گفتم که هر دو به کسرنند یعنی باید بخوانیم. مُعَصِمٌ و مُطْبِقٌ. مُطْبِقٌ یعنی شمشیری که به مفصل پای حیوان می‌خورد و مُعَصِمٌ یعنی شمشیری که به ساق پای حیوان و هر دو به کسراند. بعد می‌گوید: فردا اتفاق افتاد که من و خیام دوباره در آن مجلس حاضر شدیم و خیام شعری از ابوالعلاء معری را برای من خواند. معنای شعر معری این است که: پیامبری از پیامبران کلاغان که به هیچ دینی نیست به من خبر داد به زودی تمامی قبایل عرب از بین می‌روند و بعد در بیت دوم شعری می‌گوید که: من حرف‌های او را تصدیق می‌کنم؛ اما با تردید. همان طور که قوم موسی بعد از این که معجزات نه گانه موسی را دیدند در پیامبری او تردید کردند.<sup>۱</sup>

در واقع خیام این شعر را برای زمخشری می‌خواند که بگوید که تو گفتی این دو کلمه به کسرنند من باور نمی‌کنم و تردید دارم که این دو کلمه مُعَصِمٌ و مُطْبِقٌ به کسر باشند و با تردید آن را پذیرفتم. همان طور که می‌دانید ابوالعلاء معری از شکاکون عرب است. کسی که منکر دین و دیانت است و در واقع با یک نگاه طنزآمیز به شریعت نگاه کرده است و می‌توان گفت که آن شک و تردید که در شعرهای خیام می‌بینیم در آثار ابوالعلاء معری نیز هست. در بسیاری از شعرهای او همین شک و تردید درباره خلقت و درباره کار آدمی را می‌بینیم.

از مطالبی که گفتیم می‌شود فهمید اولاً خیام شعر عربی می‌دانسته و به خصوص شعرهای معری را خوانده بوده است. دوم این که خیام در مجلس عشرت هم دیده شده، همان طوری که نظامی عروضی نیز گفته بود. سوم این که خیام برای شناخت خدا کوشش کرده بوده است؛ اما باید دانست که شناخت فیلسوف و ریاضیدانی - که «جرج سارتن» درباره وی گفته است: وقتی کتاب جبر و مقابله خیام را می‌خوانیم می‌فهمیم

که خیام نظم فکری دقیقی داشته است - نباید شناختی مبتنی بر قلب و نقل، بلکه مبتنی بر عقل بوده باشد و بدون تردید، شناخت خداوند از راه عقل، محال است که به راه کوره‌های شک و تردید نینجامد. خدا را می‌شود یا از روی عادت شناخت، چنانچه ما وقتی در خانواده‌ای مسلمان به دنیا می‌آییم و در یک خانواده مسلمان و جامعه اسلامی زندگی می‌کنیم، خود به خود خدا را می‌شناسیم. خدا بخشی از فرهنگ و ذهنیت ما می‌شود و یا این که می‌شود از راه قلب بشناسیم، از راه دل، آن طور که اهل عرفان می‌شناختند؛ اما شناخت خداوند از راه عقل بسیار دشوار است و به شک و تردید می‌انجامد، حداقل در یک دوره از تفکر. در میان دانشمندان قدیم بسیار کسان بودند که وقتی خواستند خدا را از راه عقل بشناسند عملاً درمانده شدند. کسی که خدا را با عقل می‌خواهد بشناسد ممکن است که کارش به حیرت بینجامد. حیرت دو نوع است: یک نوع حیرت مثبت است و یک نوع حیرت منفی. حیرت مثبت آن است که انسان به جایی برسد که اقرار کند که خدا بزرگتر از آن است که من بتوانم با عقل خود بشناسم. این حیرت مثبت است. پیامبر (ص) فرمود: یا دلیل المتحیرین زدن تَحِیراً فیک؛ یعنی خدایا تحیر من را درباره خودت زیاد کن، یعنی بفهمم که محال است با عقل شناخته بشوی. حیرت منفی آن است که وقتی کسی با عقل خدا را شناخت شک کند در وجود خدا، بگوید آیا اصلاً خدا هست؟ این حیرت منفی است. وقتی که حیرت منفی به آدمی دست دهد، یعنی آدمی در وجود خدا شک کند، درباره تمام اصول دین هم شک می‌کند. درباره آخرت، بهشت، دوزخ، وحی، می‌شود درباره همه چیز شک کرد. حاصل چنین شک منفی خیلی طبیعی است به این برسد که پس حالا که بعد از این جهان جهانی نیست، من باید قدر عمر خود را بدانم و این چند روزی که زنده‌ام از لذاذت جهان بهره‌مند بشوم. به نظرم عجیب نیست که بگوئیم خیام بدون شک در مدتی از عمرش دچار شک و تردید شده و همین شک و تردید او را به فکر شادخواری و لذت‌جویی کشانده است؛ اما این بدان معنی نیست که واقعاً این لذت‌جویی و شک و حیرت منفی در زندگی عملی خیام منعکس شده باشد. در یک جامعه اسلامی وقتی کسی حکمت و فلسفه اسلامی خوانده باشد، بسیار بعید است که بتواند در میان مردم با چهره‌ای کافرنا آشکار بشود.

اما خیام ظاهراً در همین مرحله شک و تردید نمی‌ماند، به جایی می‌رسد که می‌گوید: «خدایا من تو را آن قدر که برای انسان میسر بود شناختم». بنابراین من عقیده



دارم که بسیاری از شعرهای خیام اصلاً لازم نیست که معنی عرفان داشته باشد. این مسئله شک و تردید و احتمالاً یک جور عقیده به لذت‌جویی در ذهن هر فردی که بخواهد خدا را به طور عقلانی با عقل فلسفی بشناسد پیدا می‌شود؛ اما این به معنی فرو گذاشتن آداب شریعت و به معنی لغزیدن در چاله کفر نیست. از این جهت هم وقتی لقب حجت‌الحق و امام به خیام می‌دهند لقبی قابل قبول است و هم نسبت این شعرها که از آن بوی شک و تردید می‌آید به خیام درست است.

نکته دوم این است که بسیاری از این شعرها مال خیام نیست و به خیام نسبت داده شده است و علت این نسبت‌ها این است که اولاً شعر خیام زود مورد استقبال مردم قرار گرفته و مردم را این شعرها خوش آمده است و ثانیاً کسانی که از ابراز این افکار می‌ترسیدند؛ اما در تصور خود به آن مشغول بودند، شعری می‌گفتند و آن را به خیام نسبت می‌داده‌اند.

در مطالبی که از معاصران خیام نقل کردم، در هیچ جا اشاره نشده که خیام شعر هم می‌گفته است. به فلسفه، حکمت و ریاضیات او اشاره شده و نیز به این که خدا را می‌شناخت و نماز می‌خواند، اما هیچ گفته نشده است که خیام شعر و رباعی هم می‌گفته است. همین مسئله سبب شده که بعضی از محققان بگویند که اصلاً خیام شعری نگفته و این رباعیات به خیام مربوط نیست، شخص دیگری که با خیام شباهت اسمی داشته این شعرها را گفته است.

اما کتابی دیگر داریم که این شک‌ها و تردیدها را برطرف می‌کند و تقریباً می‌شود اثبات کرد که همان خیام فیلسوف و حجت‌الحق، این رباعیات و یا بخشی از رباعیات را گفته است و احتمالاً چون در یک جامعه اسلامی ابراز این رباعی‌ها در زمان حیات شاعر دشوار بوده و می‌توانسته است مشکل‌آفرین باشد، خیام اینها را برای دل خودش می‌گفته است. اینها حاصل اندیشه‌های خلوت او بوده است و بعد از مرگ او است که این رباعیات کم‌کم آشکار می‌شود و معلوم می‌شود که خیام شعر هم می‌گفته است. در آن زمان و در یک جامعه اسلامی گفتن این حرف‌ها به منزله اذعان به کفر تلقی می‌شده است، چون مردم فکر نمی‌کنند که شعر نتیجه تفکرات و خیالات شاعر است، فکر می‌کنند که او کفر می‌گوید و کفر می‌ورزد و شاید به همین دلیل است که در آثار معاصران خیام چندان سخنی از شعر خیام نمی‌بینیم.

اگر چه در منابعی مثل سراج‌السایرین ژنده پیل و رساله عینیه شیخ احمد غزالی و

روح الارواح سمعانی و نیز منابع قدیمی دیگر رباعیاتی نقل شده که با توجه به منابع متأخرتر می‌توان آنها را به خیام منسوب دانست، اما کتابی که اولین بار شعری از خیام با ذکر نام وی نقل کرده غیر از کتاب "التنبیه" فخر رازی که یک بیت نقل کرده، کتاب مشهور "مرصاد العباد" نجم رازی است. نجم الدین رازی از صوفیان مشهور قرن هفتم، وقتی از خیام صحبت می‌کند می‌خواهد بگوید که بسیاری از اولیای خداوند و عارفان به قدری در مراحل روحانی عروج کردند که حقیقت کنه بهشت و جهنم و بسیاری از مسائل متافیزیکی را دیدند و از راه ایمان اینها را مشاهده کردند و شک و



تردید ندارند؛ اما کسانی که از راه عقل می‌خواهند خدا را بشناسند، راه به جایی نمی‌برند و در اینجا برای نمونه کسانی که از شناخت خداوند از راه عقل درمانده شده‌اند خیام را مثال می‌زند.

نجم رازی دو رباعی از خیام نقل می‌کند. یک از این رباعی‌ها این معنی را دارد که در این جهانی که محل آمدن و رفتن ماست و نه آغازش پیداست و نه پایانش، کسی نمی‌تواند یک کلمه راست بگوید که من بفهمم ما از کجا می‌آییم و به کجا می‌رویم.<sup>۲</sup>

از آن خیامی که دربارهٔ او صحبت کرده بودیم کاملاً برمی آید که چنین حرفی بزند. رباعی دوم این معنا را می‌رساند که خداوندی که ترکیب ما را به وجود می‌آورد و ما را به این شکل ظاهر خلق کرد، چرا دوباره ما را به پیری و به پزیردگی می‌رساند و آخرش می‌میریم و از بین می‌رویم. اگر ترکیب ما زشت است، آیا این زشت بودن تقصیر ماست یا تقصیر آفرینندهٔ ماست. اگر ترکیب ما خوب است پس چرا خدا آن را خراب می‌کند و نابودش می‌کند؟<sup>۳</sup> مضمون این رباعی نشان می‌دهد که این رباعی‌ها می‌شود از خیام باشد، از کسی که گفتیم احتمال شک و تردید از او بعید نیست، چون می‌خواهد خدا را از راه عقل بشناسد.

اما این شعرهای خیام چرا واقعاً این قدر مورد استقبال قرار می‌گیرد، هم در ایران و هم در اروپا، بعد از آن که ترجمهٔ آن در اروپا منتشر می‌شود چرا این قدر همه‌گیر می‌شود و چرا در ایران عدهٔ زیادی رباعیاتی نظیر آن می‌سازند و به خیام نسبت می‌دهند. به نظرم علت آن، زیبایی شعرهای خیام است و این زیبایی ناشی از عادت ستیزی معنایی است. وقتی ما یک معنا را مدام می‌شنویم، مثلاً راجع به مسائل دینی و یا هر مسئله‌ای دیگر، تکرار سبب می‌شود که ذهن ما به این تکرار عادت کند و حساسیت زیبایی شناختی خودش را از دست بدهد. در شعرهای خیام یک جور عادت ستیزی معنایی وجود دارد. برای اولین بار مردم سخنانی می‌شنوند که می‌بینند با سخنانی که قبلاً شنیده‌اند تفاوت دارد، این تفاوت باعث حساسیت ذهنی آنها می‌شود و برایشان جالب توجه و شگفت‌انگیز می‌گردد.

این شعرها مورد توجه کسانی قرار می‌گیرد که گاهی وقت‌ها این افکار از ذهنشان گذشته است، یعنی از راه تعقل خواسته‌اند خدا را و ماوراء الطبیعت را بشناسند و احتمالاً شک‌هایی به آنان دست داده است. اگر شعر را پدیده‌ای در عین ملاحظه کنیم و خود را به عنوان فاعل شناسایی ذهن به حساب آوریم که این شک‌ها در ما هم پیدا می‌شود، وحدت میان ذهن و میان عین یعنی وحدت میان ذهن مردمی که به این چیزها فکر کرده‌اند و این عینی که شعر خیام است، ایجاد لذت و زیبایی می‌کند. چون یک عامل زیبایی هم ناشی از وحدت میان عین و ذهن است.

می‌توانیم تمام رباعیات خیام را در چند زمینه از لحاظ معنایی خلاصه کنیم، یعنی زمینه‌های معنایی شعرهای خیام که حداقل تا سال ۷۵۰ هجری شامل ۶۴ رباعی می‌شود از این قرار است:

### ۱. شک در عقاید دینی

منظورم شک در آن حرف‌ها است که از طریق نقل در مورد مسائل دینی گفته شده است مثلاً این رباعی:

آنان که محیط فضل و آداب شدند      در جمع کمال، شمع اصحاب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند به روز      گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

می‌گوید کسانی که بر تمام علوم آگاه شدند و در واقع بر علوم احاطه پیدا کردند و مثل شمعی در میان جمع نشستند و به آنها آموزش دادند، نیز از شب تاریک جهان راه به روشنایی روز نبردند، یعنی چیزی نفهمیدند؛ هر کدام قصه‌ای گفتند و بعد مردند و از دنیا رفتند.

این معنا در رباعیات متعدد خیام آمده است.

۲- پوچ بودن آفرینش انسان و سؤال از این که از کجایم آید و به کجایم رود و چرا نابود می‌شود و حیرت در برابر هستی انسان، مثل این شعر:

جامی است که عقل آفرین می‌زندش      صد بوسه زمهر بر جبین می‌زندش  
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف      می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

معنی شعر این است که انسان مثل یک جام ظریف و زیباست که عقل آن را صد بار می‌بوسد و به زیبایی آن آفرین می‌گوید؛ اما این کوزه گر دهر، آن کسی که این جام را می‌سازد، یعنی در واقع خداوند که این جام را مثل کوزه‌گری شکل می‌دهد، بعد آن را به زمین می‌زند و خردش می‌کند، چرا جامی به این زیبایی که خود ساخته است می‌شکند؟

۳- با اندوه و حسرت به عاقبت انسان نگاه کردن:

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش      دیدم دو هزار کوزه، گویا و خموش  
هر یک به زبان حال با من می‌گفت      کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

معنی آن این است که من دیشب در جایی رفتم که کوزه‌های سفالی می‌ساختند.

دو هزار کوزه دیدم که بازبان خاموشی با من حرف می زدند و می گفتند که آن کسی که کوزه را ساخت کجاست؟ آن کسی که کوزه ای را می خرید کو؟ آن کسی که کوزه را می فروخت کجاست؟ یعنی همه نابود شدند و خاک شدند. انسان بعد از مرگ خاک می شود و خاکش تبدیل به کوزه می شود. این کوزه را یکی می فروشد باز او خاک می شود و یکی آن را می خرد او هم خاک می شود و همه تبدیل به خاک می شوند و وجودشان تبدیل به کوزه می شود. پس عاقبت انسان، نیستی است.

خیام در ورای اشیا با نگاهی دقیق مسائلی را می بیند که بسیار ظریف و تفکربرانگیزند. به خصوص در این موضوع، خیام خیلی دقیق و ظریف نگاه می کند. تصویرهایی که برای بیان این موضوع انتخاب می کند از همان اشیایی است که مردم می بینند و با آن سرو کار دارند و از کنار آن به آسانی رد می شوند. خیام مردم را دعوت می کند که دقیق تر نگاه کنند:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است      در بند سر و زلف نگاری بوده است  
این دسته که برگردن او می بینی      دستی است که برگردن یاری بوده است

۴- وقتی که آدم این گونه به هستی نگاه کند که عاقبت انسان این است که خاک می شود و معلوم نیست عاقبتش چه می شود، خود به خود اینکه فرصت حیات را مغتم بشمارد در ذهن او پیدا می شود و این که باید حداقل این چند روزه عمر با خوشی زیست کند نه با غم و اندوه:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن      فردا که نیامده است فریاد مکن  
بر نامده و گذشته بنیاد مکن      حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

آیا به خوشی پرداختن به معنی نفی شریعت و خدا و هستی است؟ من فکر می کنم عقیده به این که بعد از این زندگی، زندگانی دیگری هست، این که انسان دلش به نور شریعت روشن باشد، نه تنها نفی خوشی نیست، بلکه تکمیل لذت و خوشی است، به شرط این که ما اعتدال را رعایت بکنیم.

دین اسلام بیش از تمامی ادیان در دل پیروانش رسوخ کرده است. تاریخ و این همه تغییر و تحول که در فکر و زندگی بشر اتفاق افتاده، نتوانسته است از این ایمان راسخ

اندکی بکاهد. کسانی از دانشمندان و متفکران مسلمان که نتوانسته‌اند به ظاهر شریعت بسنده کنند و در ظاهر شریعت شک کرده‌اند، منکر حقیقت خدا و حقایق دین نشده‌اند؛ بلکه همواره خواسته‌اند این ظواهر را به گونه‌ای تفسیر و تأویل کنند که برای عقل آنان قابل پذیرش باشد. هیچ کس نمی‌تواند بگوید حسین بن منصور حلاج، عین القضاة، ابن سینا و سهروردی (شیخ اشراق) منکر خدا و حقایق دینی شده‌اند. آنان دین و حقایق دینی و آنچه را که مربوط به متافیزیک می‌شود طوری تأویل کرده‌اند که برای عقل کنجکاو آنان قابل قبول گردد و ایمان راسخ در قلب آنان را تقویت کند. انا الحق گفتن حلاج، دفاع عین القضاة از ابلیس و تفسیر و تأویل ابن سینا از بهشت و دوزخ در رساله اضحویه و عالم مثل معلقه شیخ اشراق، همه، تأویل‌های مختلفی از ظاهر شریعت است تا برای عقل آنان قابل قبول گردد و به استحکام ایمان آنان بینجامد. خیام هم پس از شک و تردید به تأویلی عقلانی از دین رسیده که عقل او را قانع کرده است. به همین سبب است که می‌گوید: خدایا تو را آنقدر که برای بشر میسر است شناختم و به همین سبب از خدا می‌خواهد او را به خاطر این شناخت بیمارزد.



### پانویشت‌ها

\* آنچه می‌خوانید سخنرانی استاد دکتر تقی پورنامداریان است که به مناسبت بزرگداشت خیام در جمع استادان، محققان و دانشجویان زبان و ادبیات فارسی در ترکیه ایراد شده است و اکنون با اندکی ویرایش در اینجا می‌آید.

- |                                  |                                    |
|----------------------------------|------------------------------------|
| ۱- بنی من الغریان لیس علی شرع    | یخبرنی ان الشعوب الی صدع           |
| اصدقه مریه و قدامتسرت            | صحابه موسی بعد آیاتی التسع         |
| ۲- در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست | آن را نه بدایت، نه نهایت پیداست    |
| کس می‌نزندمی درین عالم راست      | کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست   |
| ۳- دارنده چو ترکیب طبایع آراست   | باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست |
| گرزشت آمدبس این صور، عیب که راست | ورنیک آمد خرابی از بهر چراست       |